



تقسیم بندی نماد در بافت شعر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

دکتر علیرضا اقدامی^۱، وحید محمودی چابک^۲

۱-استاد راهنما

۲-کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

اصطلاح نماد مفهوم بسیار وسیعی دارد آنچنان که می توان از آن برای توصیف هر شیوه ی بیانی به صورت غیر مستقیم استفاده کرد. نماد در قلمرو ادبیات و شعر از پیشینه ای طولانی برخوردار است. نماد عبارتست از هر علامت و نشانه و اشاره که بر معنی و مفهوم ورای آنچه ظاهر آن می نماید، دلالت کند. نمادگرایی فقط نشان دادن یک مفهوم به جای مفهوم دیگر نیست، بلکه به کارگیری از تصاویر عینی و ملموس برای بیان افکار و ذهنیات انتزاعی نیز هست. دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی نیز یکی از این شاعرانی است که با بهره گیری از استقلال اندیشه و کاربرد زبان و ترکیب زبان با فرهنگ غنی ایرانی و با آگاهی کامل از پیشینه ی تاریخی، سیاسی و اجتماعی کشورش ایران، توانسته در عرصه ی شعر معاصر از نمادها به نحو مطلوبی استفاده نماید. در واقع به سمبولیسم اجتماعی در شعر دست یابد. در این پژوهش پس از تشریح و تعریف نمادها، طیف مفهومی آن ها با ذکر نمونه یا نمونه هائی از هر کدام تشریح گردید.

واژگان کلیدی: نماد، نمادگرایی، تمثیل، اسطوره، شعر، شفیعی کدکنی



مقدمه

شاعران و نویسندگان جهان یکی از انواع مهم ادبیات را ادبیات غنائی شمرده‌اند که شاعر در آن به بیان احساسات و عواطف شخصی خود می‌پردازد و در ادبیات فارسی شعر غنائی، مهم‌ترین و گسترده‌ترین نوع شعر است. (فرشید ورد، ۱۳۷۱: ۳۰). شعر غنائی موضوعات بسیاری همچون عشق، عرفان، وصف و... دارد و از آن جمله اشعاری است که از حس وطن دوستی، بشر دوستی، مخالفت با استعمار و... سخن می‌گوید و یا به ستایش آزادی و استمرار حیات و نکوهش استبداد و ستمگری و مدح رهبران اجتماعی می‌پردازد.

در شعر غنائی استفاده از عناصر خیال، رکن اصلی ادب غنائی است و یکی از عناصر خیال در شعر هم رمز یا نماد (symbol) است. هرچند در ادبیات پیش از اسلام چه در شعر غنائی و چه در شعر حماسی و تمثیلی - عرفانی نیز فراوان دیده می‌شود و در شعر اجتماعی و حماسی معاصر ریشه دوانیده است. انسان برای انتقال آنچه در ذهن دارد از گفتار یا نوشتار بهره می‌گیرد. اگرچه زبان انسان سرشار از نمادهاست اما در بسیاری موارد از نشانه‌ها و نمایه‌هایی که خیلی هم گویا نیستند نیز استفاده می‌کند.

در شعر فارسی در تمامی نمونه‌های ادبی، تأثیر نماد را می‌توان یافت از جمله: اشعار تمثیلی، عرفانی، حماسی (اسطوره که یکی از ارکان حماسه است در قلمرو نماد جای می‌گیرد). در شعر معاصر، شاعران شعر نیمایی با سمبل‌های تازه فضای شعر را چهره‌ای نو بخشیدند.

ما در این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی ابتدا به مبحث نماد و نماد پردازی و گستره‌ی آن در ادبیات فارسی معاصر می‌پردازیم و سپس با ذکر نمونه‌هایی چند از اشعار دکتر شفیعی به دنبال آن هستیم که نمادهای خرد، کلان و ارگانیک را در بافت سخن این شاعر معاصر به اجمال نشان دهیم.

اصطلاح‌شناسی نماد

واژه‌ی نماد در فرهنگ‌های فارسی به معانی متفاوتی آمده است از آن جمله: «به معنای نمود، نماینده، ظاهر کننده.» (دهخدا، ذیل نماد: ۱۳۷۷) «نماد بر وزن سواد به معنی نمود می‌باشد که ماضی نمودن است. یعنی ظاهر شد و نمایان گردید. و به معنی فاعل هم آمده است که ظاهر کننده باشد و به معنی ظاهر کرد و نمایان گردید. و ذیل نماد به معنی نمود شاهد بیتی از عنصری آمده است؛ «زان گشاید ققع که بگشایی / زان نماید ترا که بنمادی» (برهان قاطع، ج ۱۳۷۶: ۲۱۶۷، ۴). و یا خانم سیما داد در تعریف نماد می‌گوید: «نماد شیء بی جان یا موجود جاننداری است که هم خودش است و هم مظهر مفاهیمی فراتر از خودش.» (داد، ۱۳۸۲: ۴۹۹). در فرهنگ معین ذیل عنوان سمبل می‌خوانیم: «نماد یا سمبول به طور عام به شیء یا موجودی گفته می‌شود که معرف و نماینده‌ی موجودی مجرد باشد» (معین، ذیل سمبول: ۱۳۷۵)



در کتاب واژه نامه ی شاعری می خوانیم:

«اصل کلمه ی یونانی نماد symbolon است، به معنی نیمی از چیزی که به دو قسمت شده. پس مفاهیمی که از یک نماد به ذهن منتقل می شود نیز بخشی از مفهوم اصلی را نشان نمی دهد. مثلا گل سرخ علاوه بر زیبایی می تواند برای مفاهیم دیگری از قبیل عشق، طراوت، جوانی و عمر کوتاه و... نماد قرار گیرد.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۸۱)

فرق نماد با نشانه

نماد را باید از علامت (sign) که به صورت قراردادی تنها مفهوم مشخصی را می رساند و به علت متداول بودن برای همه ی کسانی که آن را به کار می گیرند، معنی واحد قابل درکی دارد؛ جدا دانست.

حروف الفبا هر کدام نماینده ی صدای خاصی است، اما کلماتی که به عنوان نماد به کار می روند پیچیدگی و وسعتی دارند که باعث می شود بسیاری از نمادها تمام معنا و مفهوم خود را به خواننده منتقل نکنند.

اکثر سمبل ها و علامت ها مثل علامت ایست، در یک محل خاص یک معنای خاص دارند. همانطور که برخی علامت ها سمبل هستند، برخی سمبل ها هم به عنوان نشانه و علامت عمل می کند. از قدیم الایام انسان ها سمبل سازی می کرده اند و امروز بسیار بیشتر از قبل همه از انواع و اقسام زبان های سمبلیک آگاهند. سمبل ها وقتی تکرار می شوند به نشانه تبدیل می شوند. گربه ی سیاه یا هر حشره یا حیوان دیگری به نوبه ی خود یک معنای سمبلیک دارند اما وقتی از جلوی ما عبور می کنند می توانند یک نشانه باشند. همچنین:

«نماد در ادبیات نقشی بیش از نشانه یا علامت دارد و آن کلمه، عبارتی است که بر معنی و مفهومی غیر از آنچه در ظاهر به نظر می رسد دلالت می کند و به خاطر مفاهیم متعددی که در خود پنهان دارد، دستیابی به معنی دقیق آن ممکن نباشد.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۸۱)

قلمرو معنایی نماد

«قلمرو معنایی نماد در دو حوزه ی نمادگرایی انسانی و نمادگرایی آرمانی قابل بحث است:

۱- نمادگرایی انسانی: تصویری است از عواطف درونی و شخصی شاعر و مربوط است به ذات فردی وی که جنبه ی فردی و ریشه در عواطف درونی و تصورات شخصی دارد. این نوع نمادگرایی آنی است و محصول یک لحظه ی روانی خاص است. بسیاری از نمادهای شعر نمادگرایی سیاسی-اجتماعی معاصر از این نوعند. در شعر شفیعی کدکنی «کوهبید» و «شقایق» و در شعر نیما «کشتگاه» و «مرغ غم» از نمادهای انسانی اند.

۲- نمادگرایی آرمانی: در این نوع نمادگرایی، تصاویر عینی، نماینده ی جهانی آرمانی در فراسوی واقعیت هستند. نمادهایی از آن جهان بی کران که جهان موجود تنها نمایش ناقصی از آن است. نماد آرمانی فرارونده است، اشیای واقعی و پدیده های عینی، نقطه ی شروع حرکت ما به جهان آرمانی و شکوه و زیبایی آن به سوی مرزهای دور است. مثل «دریا» و «آفتاب» در شعر مولوی که مفاهیم لایتناهی عالم جان و دنیای مجرد را تصویر می کنند.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۹۶)



چه چیز می تواند موضوع نماد باشد

تاریخ نمادها نشان می دهد، هر موضوعی اعم از مظاهر طبیعی باشد مانند آب، آتش، سنگ ها، فلزات، رودها، اقیانوس ها و غیره یا امور مجرد همچون اشکال هندسی، اعداد، عقاید و ... ، می تواند ارزش نمادین پیدا کند. رمز یا نماد در برخی مصداق های خود نشانه هایی هستند که با استفاده از عناصر عینی طبیعت چیزهایی غایب و نامحسوس را به تصویر می کشند. آثار نمادین به خصوص وقتی که از دو نوع ابداعی و نا آگاهانه یا واقعی باشند نیاز به تفسیر دارند. تفسیر نمادها به معنای دستیابی به مفهوم دقیق و واقعی آنها نیست و هر مفسر بنا به دریافت و برحسب تجربیات و دیدگاه ها و عوالم روحی خود، اثری را تعبیر و تفسیر می کند و چه بسا که استنباط هیچ یک از مفسران، دقیقاً منطبق با مقصود و معنی مورد نظر صاحب اثر نباشد.

پویائی نمادها

«نمادها از نظر پویایی و اثر گذاری در مخاطب، یکسان نیستند. برخی بسیار زنده و موثرند و برخی نیز چندان بی تاثیرند که همچون واژه های قاموسی، مرده و کلیشه ای می شوند. در واقع دو نوع نماد مرده و زنده را می توان تفکیک کرد. نماد مرده آن است که در اثر کاربرد زیاد به یک کلیشه ای قراردادی و مبتذل بدل شود و حرکت بخشی خود را از دست بدهد و یک معنای قراردادی پیدا کند. نمادهای شخصی و ابداعی که حاصل تجربه ای معنوی و روحی قوی باشند، بسیار موثر و زنده اند. اما همین نمادها در آثار شاعران مقلد تا حد یک مجاز ساده و سطحی تنزل می یابند. مثلاً اگر شاعر امروزی از نمادهای عرفانی چون «لب، زلف و ...» در شعرش به کار گیرد سخنش از تازگی و ابداع فرو می ماند.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۹۴)

پیشینه ی نمادگرایی در ادب فارسی

«در ادبیات فارسی مکتبی با خصوصیات مکتب نمادگرایی و شاعرانی با چنین شیوه ی کار در دوره ای مشخص وجود ندارد. ولی می توان بعضی از خصوصیات آن را در اشعار بیشتر شاعران متصوفه یافت که بیت های آغازین مثنوی مولوی از بهترین نمونه های آن است. علاوه بر آن در شعر فارسی معاصر نوعی شعر اجتماعی نماد گرا که تفاوت کلی با نمادگرایی فرانسوی دارد رایج شده است که پیشاهنگ و مبدع آن نیما یوشیج است. این نوع شعر به خصوص از سال ۱۳۳۲ به بعد تحت تاثیر محیط سیاسی ایران رواج بیشتری یافت و بسیاری از شاعران معاصر آن را تجربه کرده اند. شعر تمثیلی و نمادین **زمستان** اثر مهدی اخوان ثالث، نمونه ی درخشانی از این نوع است.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۸۴)

نماد گرایی در شعر معاصر فارسی

دکتر سیروس شمیسا در خصوص علل روی آوردن شاعران متعهد معاصر به زبان رمزی و نمادین می گوید: «احساس تعهد نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی و پرداختن به مردم و دردها و آرمان های آنان از یک سو، و وجود خفقان و اختناق و ترس و تهدید و سانسور از سوی حکومت از سوی دیگر موجب شد تا شاعران به ناچار به زبان و بیانی غیر مستقیم و تاویل بردار، یعنی زبان رمز و اشاره و سمبل، روی آورند تا در عین پرداختن به مسایل اجتماعی و سیاسی، از تبعات آفات آن در امان بمانند.» (شمیسا، مقاله ی جریان سمبولیسم اجتماعی در شعر معاصر ایران)



تقسیم بندی نمادها

دکتر فتوحی نمادها را از نظر نوآوری و رواج به نمادهای ابداعی و نمادهای مرسوم دسته بندی کرده است و در تعریف هر یک می بینیم:

۱- **نماد ابداعی**: این نوع نماد ابداع خود شاعر یا نویسنده و حاصل عوالم روحی و تجربیات ذهنی خاص اوست و پیش از وی کسی آن واژه را در مفهوم نمادین به کار نگرفته است. گاه این نمادها در آثار یک شاعر یا نویسنده تکرار می شوند و تشخیص و برجستگی خاصی پیدا می کنند. نمادهای ابداعی نقش بسیار موثری در زیبایی و کلام دارند. برخی از آن ها عبارتند از: «آفتاب و دریا» در شعر مولانا و «نیشابور و شقایق» در شعر شفیعی کدکنی.

۲- **نماد مرسوم**: نمادهائی هستند که بر اثر رواج زیاد در فرهنگ و ادبیات یک ملت و یا در ادبیات جهان به یک مفهوم قراردادی بدل شده و مفهوم آن ها برای همگان شناخته شده است. در بسیاری از فرهنگ ها بر آمدن آفتاب، نشانه ی تولد یا غروب نشانه ی مرگ است. بسیاری از نمادهای ادبی نیز در اثر کاربرد زیاد مرسوم و متداول می شوند؛ مثلاً اصطلاحاتی همچون «می، میخانه، شراب، لعل» در شعر صوفیان و عباراتی چون «شب، موج، مرداب» و مانند آن در شعر معاصر ایران که بر اثر تکرار از تازگی و تاثیر تهی می شوند و جزو سنت ادبی به حساب می آیند. به دلیل اینکه تنها به یک مفهوم قراردادی تأویل می شوند به استعاره شبیهند. (فتوحی، ۱۹۳: ۱۳۸۵ و ۱۹۴)

نماد ادبی

آنچه ما نماد ادبی می نامیم پدیده ای مستقل و ابتکاری است. یعنی در متن ادبی متولد می شود و در درون متن می بالد و گاه بر متن غالب می شود. بنابراین ابداعی است و ممکن است سابقه ی فرهنگی، تاریخی و اجتماعی نداشته باشد این نوع نماد به عنوان «نماد ابداعی ادبی» می تواند از دیگر نمادها متمایز گردد. نماد ادبی در بستر زبان متولد می شود. یعنی زاده ی متن است. سویه ی محسوس و ملموس این نماد واژه است و سویه ی نامحسوس آن قلمرو گسترده ای است از مفاهیم، احساسات و تصاویری که بیش از آن که به کار تلقین و تعریف و توصیف آیند، خاصیت القائی دارند، یعنی یک احساس، یک فهم و یا یک تصویر زنده را با قدرتی شگرف و جادویی به خواننده و یا مخاطب القا می کنند.

خاستگاه نماد

نمادهای ادبی بیش از آنکه از حوزه های دیگر تقلید شده باشند، زائیده ی ذهن خلاق نویسنده و شاعر است. حتی چنانچه نماد از جای دیگر وام گرفته شده باشد بنابه شرایط اثر تغییر می کنند و نقش تازه ای به خود می گیرند. دکتر فتوحی در کتاب «بلاغت تصویر» خاستگاه نماد را در سه حوزه دنبال می کند: طبیعت، آئین های ملی-مذهبی و دین و مذهب:

۱- **طبیعت**: ارائه ی یک تصویر نمادین و رمزی از اشیای طبیعی در کار همه ی شاعران دیده می شود؛ یعنی شاعر پدیده های طبیعی مانند سنگ، گل، ماه، دریا، درخت، ستاره ... را به کار می گیرد تا به مفهوم نامحسوسی که در ذهن دارد



تجسم بیخشد و آن را محسوس و قابل درک سازد. مثلاً «کوهبید» در شعر شفیعی کدکنی، پدیده‌ی طبیعی است که از خاستگاه طبیعی خود جدا شده و تا مقام نمادهای جاودانه‌ای در تاریخ ادبیات فارسی فرارفته است. (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۹۰)

۲- آئین‌های ملی و مذهبی: سرچشمه‌ی بسیاری از نمادهای ادبی، باورها و اعتقادات ملی و فرهنگی یک قوم است. هر قوم برای بیان ایده‌ها و نگرش‌های اساطیری خود نمادهای ویژه‌ی خود را دارد. این نمادها برخاسته از بطن تجربه‌های آئینی، تاریخی و سنتی آن قوم است و در نزد همه‌ی افراد آن قوم مفهوم مشترکی دارد. مثلاً «لاله‌ی سرخ» در ایران نماد شهادت است و در فرهنگ مسیحیت، «صلیب» نماد شهادت و رمز دین مسیح است. نام قهرمانان و دانشمندان، پادشاهان، مکان‌ها و زمان‌های اساطیری اقوام نیز در متون ادبی به شکل نمادین ظاهر می‌شوند. مثل رستم، هدهد، ققنوس و... شاعران بسیاری از عناصر ملی و اسطوره‌ای را به نمادهای جاودانه بدل می‌کنند. در میان شاعران معاصر دکتر شفیعی و اخوان از این نمادها بسیار استفاده کرده‌اند. (همان/ ۱۹۰ تا ۱۹۲)

۳- دین و مذهب: نمادهای دینی در ادبیات آن دسته از عناصری هستند که شاعر یا نویسنده از گنجینه‌ی معارف دین و مذهب خاصی گرفته و به آن‌ها ماهیت نمادین می‌بخشد. این نمادها معمولاً در میان پیروان یک مذهب و آئین پذیرفته شده است؛ مثلاً دین اسلام دارای نمادهای ویژه‌ای است که تنها پیروان اسلام از آن نمادها درک دینی خاص خود را دارند. که شامل نام پیشوایان و رهبران دینی، قهرمانان و ... می‌شوند که در شعر نمادین این عناصر در سطح واژگانی نمی‌مانند بلکه مفهوم رمزی پیدا می‌کنند و به یک نماد آئینی بدل می‌شوند. (همان/ ۱۹۲)

انواع نماد در بافت سخن

یکی دیگر از مباحث قابل طرح در حوزه‌ی نمادشناسی تصویری است که آن نماد درباخت و پیکره‌ی یک شعر یا جمله شاز خود ظاهر می‌سازد. به طوریکه می‌توان با کمی تدبّر در آن نماد، هم بهتر به مفهوم یا مفاهیم آن دست یافت و هم بهتر می‌توان در تقسیم بندی‌های نماد از آن سخن به میان آورد. از این حیث برخی نمادها در یک جمله شکل می‌گیرند و برخی دیگر در یک متن بارها تکرار می‌شوند. و برخی نیز تصویر کانونی و کلمه‌ی محوری یک شعرند. بنابراین این سه نوع نماد در بافت سخن پدید می‌آید: **۱- نماد خرد:** گاهی در یک بند یا در یک جمله، یک پدیده از بافت معنای واقعی خود خارج می‌شود و به شکل «نماد» می‌روید و جاودانه می‌شود. این نوع نماد را که در یک بافت کلامی کوچک می‌روید و در دیگر شعرهای شاعر تکرار نمی‌شود «نماد خرد» می‌نامند.

۲- کلان نماد (تکرار شونده): گاه در یک متن بزرگ می‌بینیم که یک تصویر یا واژه به حدی تکرار شده است که احساس خاصی در خواننده بر می‌انگیزد، احساسی فراتر از خواندن یک واژه معمولی یا یک استعاره. مثل واژه‌ی دریا در شعر مولانا که به اعماق روح خواننده چنگ می‌زند و خواننده با تمام وجود عمق آن واژه را احساس می‌کند ولی عقلش از فهم آن در می‌ماند در نتیجه میان قبول احساس و انکار عقل گرفتار می‌شود.

۳- نماد اندامیک (ارگانیک): «در برخی شعرهای معاصر کل شعر از آغاز تا پایان بر مدار یک شیء یا تصویر می‌چرخد و آن تصویر در مرکز شعر قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که تمام عناصر شعر همسو با آن و برای تبیین آن با هم پیش می‌روند. در این فرم شعر کل شعر یک واحد است و هیچ بخشی از آن استقلال ندارد و جدا کردن بخش‌های آن به منزله‌ی ابقاط آن از کلیت هنری خویش است. در شعر معاصر، واژه‌های حسی در کانون شعر می‌نشینند و یک کل سازماندهی



اندامیک بر گرد خود ایجاد می کند. تصویرهای این نوع شعر گرچه ممکن است بی توضیح باشند و به ظاهر بی ارتباط با هم هستند اما یک حس واحد را القا می کنند. توالی و پیوستگی تصاویر در درون متن محصول همان احساس واحدی است که در درون شعر جریان دارد و همه چیز را به هم می پیوندد و دنیای ادراکی نوینی را می آفریند. (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۹۹) در بررسی اشعار دکتر شفیع به برخی از اشعار او بر می خوریم که ارگانیک هستند مثلاً شعر «کوهبید»، ساختی ارگانیک دارد زیرا کوهبید نکته‌ی کانونی شعر واقع شده و طیف مفهومی گسترده‌ای را حول واژه‌ی خود می‌سازد. و برخی مانند شقایق از نمادهای کلان (پرتکرار) اوهستند و کمتر از نمادهای خرد بهره گرفته است.

جایگاه نماد در بلاغت

از نظر بلاغت ادبی «نماد» از زمره‌ی صورت‌های خیال است. به طور معمول هر تصویری دارای دو نیمه است: **رسانه** (مشبه، مشبه به یا مستعارله و مستعار منه) و دیگری **غرض**. نماد همان رسانه است که صورت مرئی آن در متن ادبی می‌آید و غرض آن، ایده‌ای نامرئی و پنهان است که به طور واضح اشاره‌ای به آن نمی‌شود.

«پس فرق نماد با دیگر تصویرهای مجازی در همین جاست. زیرا در مجاز مرسل و استعاره و کنایه یک قرینه است که به نیمه‌ی پنهان و محذوف تصویر اشاره می‌کند، اما نماد ادبی یک پدیده‌ی زبانی است و در واژه‌های زبان شکل می‌گیرد یعنی شیء، عکس یارنگ و شخص نیست بلکه واژه است» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۶۳)

«نماد در کاربرد خود از این لحاظ که تصویری است ملموس، گونه‌ای است یادآور ایماژ و صورخیال و در مقوله‌ی علم بیان قرار می‌گیرد. و از این نظر که معنای مجازی دارد (یعنی بر معنایی غیر از معنای ظاهری‌اش اشاره دارد) به استعاره نزدیک است و چون علاوه بر معنی مجازی، اراده‌ی معنای واقعی هم در آن امکان دارد به کنایه شباهت می‌یابد. ولی با وجود این شباهت‌ها نماد از هر دو متمایز است و چون در آن قرینه‌ی صارفه‌ای وجود ندارد (تا خواننده را به مفهومی روشن، معین و محدود به زمینه‌ای خاص رهنمون شود) از استعاره و کنایه مبهم‌تر و پیچیده‌تر است پس خاصیت نماد در رابطه با صور خیال، این است که به یک معنی مجازی مشخص محدود نمی‌شود و امکان شکوفائی چندین معنی مجازی را بالقوه در خود نهفته دارد که این معانی مجازی بالقوه ممکن است در ارتباط با یکی از تجربه‌های انسانی (ذهنی یا عینی) آشکار و بالفعل شود. نماد از تمثیل نیز متمایز است. تمثیل معنا و مفهوم مشخص و محدودی دارد که در آن اشیا، رویدادها و صحنه‌ها مظاهری هستند قراردادی و از پیش اندیشیده برای بیان مفاهیم مورد نظر شاعر یا نویسنده» (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۸۳)

فرق نماد با تمثیل

«تمثیل به طور کلی حکایت یا داستان کوتاه یا بلندی است که فکر یا پیامی اخلاقی، دینی، اجتماعی و سیاسی یا جز آن را بیان می‌کند. اگر این فکر یا پیام به عنوان نتیجه‌ی منطقی حکایت یا داستان در کلام پیدا و آشکار باشد و یا به صراحت ذکر شود، آن را مَثَل یا تمثیل می‌گوئیم و اگر این فکر یا پیام در حکایت یا داستان به کلی پنهان باشد و کشف آن احتیاج به فعالیت اندیشه و تخیل و تفسیر داستان داشته باشد، آن را **تمثیل رمزی** می‌نامیم. شخصیت‌ها ممکن است در هر دو داستان حیوانات، اشیا و انسان‌ها باشند.» (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۱۹) در تمثیل‌های رمزی قصد اصلی نویسنده روایت خود داستان است نه درس اخلاقی و ایراد پند و اندرز. وقتی کسی قصد کتمان معنی را از طرف گوینده یا گویندگان داستان مسلم شمرد، در واقع



داستان را یک تمثیل رمزی (allegory) تصور کرده است. به عنوان نمونه داستان «شاه و کبوتر» از مولانا نمونه‌ای از این نوع تمثیل است. (همان/۱۳۱)

به گفته‌ی **کارل گوستاو یونگ**: «فرق بین تصور سمبلیک و تصور تمثیلی این است که تصور تمثیلی فقط یک مفهوم کلی به دست می‌دهد یا ایده‌ای که با خودش متفاوت است. و حال آنکه در تصور سمبولیک، خود ایده است که محسوس می‌شود و ظهور می‌کند.» (یونگ، ۱۳۸۹: ۱۹۲)

نماد و اسطوره

«اساطیر هر ملت یادگار ذهن‌های شاعری است که در طول زمان؛ با نیروی خلاق خیال خود، هر یک از جوانب حیات انسانی را به رمزی شاعرانه بدل کرده‌اند، آرزوهائی که بشر در طول تاریخ داشته، در خلال این اساطیر تعبیرهای شاعرانه یافته و نسل به نسل روایت شده است و با گذشت روزگار، در هاله‌ی خیال شاعرانه‌ی نسل‌های مختلف متبلور شده است.» (صورت خیال در شعر فارسی/ ۱۳۷۲: ۲۳۴) اسطوره و شعر بسیار به هم نزدیکند. یکی از آن رو که هر دو دنیای آفرینش‌های تخیلی‌اند و دیگر آنکه هر دو زبان غیر استدلالی و تصویری را به کار می‌گیرند. به جهت همین قرابت، شاعران به راحتی در شعر فضای اساطیری خلق می‌کنند و شخصیت‌ها، مکان‌ها، حوادث و مسائل اسطوره‌ها برای شاعر زنده و ملموس است.

بررسی چند نماد در شعر دکتر شفیعی کدکنی

اکنون بر اساس تصاویری که نمادهای دکتر شفیعی در بافت و پیکره‌ی شعر او ایجاد کرده‌اند به تحلیل چند نمونه از اشعار وی بر اساس تقسیم بندی نماد - که در این مقاله گفته شد - می‌پردازیم. و نشان خواهیم داد که بهره‌گیری شاعر از طبیعت و اسطوره و کهن‌الگوها با توجه به اوضاع اجتماعی عصر شاعر که در آن زندگی می‌کرده است چگونه با زبان رمزی و نمادین گره خورده تا جائیکه خواننده باید برای درک و تاویل آنها از زاویه‌ی رمز بنگرد. در این جا با ذکر چند نمونه از نمادهای ارگانیک و تکرار شونده و خرد از این ساحر کلمات و جادو به بررسی ابعاد موضوع پرداخته ایم.

۱- نمادهای خرد:

۱-۱ سیاوش

«سیاوش» نماد شجاعت، عفت، پاکی، فرمانبرداری، آبادانی و هجرت است. شفیعی کدکنی با لحنی حماسی از این نمادهای پاک آئینی و اسطوره‌ای برای پروراندن مقصود که آرمان رسیدن به آزادی و مبارزه برای ناموس و صیانت از وطن است بهره‌ی فراوان می‌گیرد. و هر قطره خونی که برای مملکت بریزد را به خون سیاوش مانند کرده است که هر چه بیشتر می‌ریزد، حکومت استبداد را به پایان خود نزدیکتر می‌کند. شفیعی شاعری آگاه به پیشینه‌ی پاک سرزمین مقدس آریایی است و به خاطر علاقه‌ای که به اساطیر ایرانی دارد هر جا که احساس می‌نماید با زبانی نمادین و مستقل از این اساطیر استفاده می‌کند. در کتاب «نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی» می‌خوانیم: «مرگ مظلومانه‌ی سیاوش به عنوان ایزد نباتی در اساطیر ایرانی، تداوم بخش همین رمز است. بدین معنی که تداوم راه او در حیات کیخسرو متجلی می‌شود و در پرتو



استحاله و تناسخ، گیاه پر سیاوشان به وجود می آید تا سیاوش با حلول در شکل جدید (گیاه) حیات دوباره‌ی خود را در تفکر انسان عدالت پیشه و ظلم ستیز معنا ببخشد. (زمردی، ۱۳۸۷: ۶۴)

کدکنی مرگ مظلومانه‌ی سیاوش و تداوم حیات او در گیاه را این گونه می گوید:

شجاعت و حق طلبی:

**هر گوشه‌ای از این حصار پیر/ صد بیژن آزاده در بند است/ خون سیاوش جوان در ساغر افراسیاب
پیر/ می جوشد/ (آئینه/ ۱۲۵)**

رویش و آبادانی:

چه بهاری است، خدارا! که درین دشت ملال/ لاله‌ها آینه‌ی خون سیاوشان اند/ (همان/ ۳۰۱)

عصمت و اعجاز:

خدایا! زین شگفتی‌ها/ دل‌م خون شد:/ سیاووشی در آتش/ رفت و/ ازان سو/ خوک بیرون شد (هزاره/ ۹۷)

۱-۲ کاشی

در دستگاه فکر و ذهن م. سرشک، کاشی نمادی از تاریخ و گذشته‌ی پر افتخار فرهنگ و تمدن ماوراءالنهر و ایران باستان است. کاشی گوئی نمودار فرهنگ غنی گذشته‌ی اجداد شاعر است که با نگاه به نقوش آن کاشی، شهر فرغانه که نماد حاصلخیزی است و شهر فرخار که نماد زیبارویان است، بار دیگر در ذهن شاعر نقش می‌بندد.

**لاجورد افق صبح نشابور و هری است/ که در این کاشی کوچک متراکم شده است/ می برد جانب
فرغانه و فرخار مرا. (هزاره/ ۱۸)**

و یا:

عجبا کز گذر کاشی این مزگت پیر/ هوس «کوی مغان است دگر بار مرا»/ (همان/ ۱۸)

۱-۳ مرداب

شاعر مرداب را نماد خواب و غفلت زدگی می‌داند لذا حسرت به آرامش گذرا و کوتاه مرداب گونه را رد می‌کند و خواهان آزادی و دریا شدن است. یعنی مرداب را در مفهوم نمادین «سکوت مرگزا» می‌بیند و از آن بیزاری می‌جوید و خواهان دریا شدن است:

**حسرت نبرم به خواب آن مرداب/ کارام درون دشت شب خفته است/ دریایم و نیست باکم از
طوفان/ دریا همه عمر خوابش آشفته است (آئینه/ ۲۶۵)**

مجتبی بشردوست در کتاب «در جستجوی نیشابور» به نقل از آقای حسین پاینده‌ی لنگرودی در تشریح شعر دریا می‌گوید: «صدای شعر، زندگی‌ای به دور از جهل (شب) و رکود مرگزا (مرداب) را می‌طلبد که ویژگی و مشخصه‌ی آن تلاطم دائمی است. شاعر برای بیان این ایده از تصاویر طبیعت استفاده کرده و بدین سان شعر را به فرآیندهای فراگیرتر طبیعت پیوند



داده است تا از این رهگذر مفاهیم مطرح شده در آن شمولت جهانی یابند» (بشردوست، ۱۳۷۹: ۲۴۹). در شعر «دیر است و دور نیست» دکتر شفیع برای مرداب جشن هزارساله و جشن بزرگ خواب ترسیم می کند که غوک ها در آن هرچه بیشتر می خوانند، بویناکی آن را بیشتر بیان می دارند چون مرداب را نماد نابودی و ناپایداری می داند و ایران محصور در جشن دو هزار و پانصدساله ی شاهنشاهی را همچون مردابی می پندارد:

جشن هزاره ی خواب/ جشن بزرگ مرداب/ غوکان لوش خوار لجن زی! / آن سوی این همیشه -
هنوزان، / مردابک حقیر شما را / خواهد خشکاند / خورشید آن حقیقت سوزان. (آئینه/ ۴۱۱)
نماد خواب زدگی و غفلت:

ای مرغ های طوفان! آوازتان بلند/ آرامش گلوله ی سربی را/ در خون خویشتن/ این گونه عاشقانه
پذیرفتید، / این گونه مهربان/ زان سوی خواب مرداب، آوازتان بلند (آئینه/ ۳۰۳)

۲- کلان نماد (نماد تکرار شونده)

۲-۱ باران

همانطور که گفتیم در این نوع نماد یک تصویر یا واژه به حدی تکرار می شود که احساس خاصی را در خواننده بر می انگیزد. به طوری که آن واژه دیگر یک واژه ی معمولی نیست بلکه فراتر از آن حرکت می کند و القا کننده ی معانی دیگر است.

«باران» از کلان نمادهای اشعار دکتر شفیع است که زیباترین جلوه های درونی خود را در آن مجسم کرده است. همان طور که می دانیم «باران» در سراسر جهان نماد باروری، رحمت و تبرک الهی است. در اسطوره های یونانی همه ی خدایان، آسمان و زمین را با باران بارور می سازند در تمامی فرهنگ ها، باران به عنوان نماد اثرهای آسمانی بر روی زمین است. «این نکته واقعی بدیهی است که باران بارور کننده ی زمین است. و این زمین از آن حاصلخیز می شود. به همین دلیل بی شمار آئین های زراعی شکل گرفته اند تا باران ببارد» (شوالیه و دیگران، ج ۲: ۱۷) در شعر معاصر نمادهای گوناگونی از مفهوم «باران» را می توان یافت. گاهی نماد آزادی است، مثلاً در شعر داروگ از نیما یوشیج. در اشعار سهراب سپهری گاهی نماد شویندگی و گاهی رمز نگاه تازه و برداشت بدون شائبه است مثل عبارت: "یک نفر آمد کتاب های مرا برد... میز را زیر معنویت باران نهاد" که در مجموعه ی شعر سهراب سپهری با عنوان نبض خیس صبح آمده است.

در دو مجموعه ی شعر «آئینه ای برای صداها» و «هزاره ی دوم آهوی کوهی»، «باران» در مفاهیم نمادین متفاوتی نمود می یابد. آقای رشیدیان معتقد است: «شفیعی در باران ذات پویا و برانگیزاننده ی خویش را می یابد» (عباسی، ۱۳۷۸: ۲۲۷). در نمونه های زیر باران را در نمادهای گسترده ی شعر شفیع می بینیم:
سیراب کنندگی:



اهل کدام ساحل خشکی/ای قاصد محبت باران! (آئینه/۲۷۹)

زداینده‌ی پلیدی و ریاکاری:

مسیح غارت و نفرت!/مسیح مصنوعی!/ کجاست باران، کز چهره‌ی تو بزداید/نگاره‌های دروغین و

سایه‌ی تزویر (آئینه/۲۸۹)

پاک کنندگی:

بگو به باران/ببارد امشب/بشوید از رخ/غبار این کوچه باغ‌ها را (همان/۳۲۳)

رستگاری:

تمام روشنائی نامه‌ی باران/ مدیح رستگاری‌هاست (هزاره/۲۴۷)

نماد مسافری که راه را تا بی نهایت می‌سپارد و راه برگشت ندارد:

بدانسان که باران/سوی آسمان راه برگشت هرگز ندارد/من این راه را تا به پایان پائیز/به پای پر از

زخم خواهم سپردن (هزاره/۱۸۲)

مویه گری:

باران به روی بزم/ نم نم / می بارد/ و اندوه می‌گسارد. (هزاره/۸۶)

بیدارگر:

باغ از نفس‌های گل و از بوی باران/بیدار شد چشمان زخواب ناز برداشت (آئینه/۱۰۱)

نوکنندگی:

باز از کنار شهر با نرمی گذر کرد/آن پیک مروارید بار نوبهاران/با پنجه‌های نرم خود باران

شبگیر/شست از رخ ناژوی پیر سالخورده/رنگ درنگ روزگاران. (آئینه/۱۰۰)

نیز:

آغاز شد /باران استوائی بی رحم/شست از تمام کوچه و بازار/رنگ درنگ کهنگی خواب و خاک را.

(همان/۲۴۷)

زداینده‌ی غم:

باران!سرود دیگری سر کن!/شعر تو با این واژگان شسته/غمگین است. (آئینه/۱۹۹)

وحشت و تردید و بی ساحلی:

شب‌های باران تو وحشتناک/شب‌های باران تو بی ساحل/شب‌های باران تو از تردید و /از اندوه

لبریز است. (آئینه/۳۲۲)

هجوم آوری و استبداد که هر حرکت و اعتراضی را سرکوب می‌کند تا هیچ نور و حرکت و پویایی وجود نداشته باشد:

دیشب دوباره باز/باران تند حادثه بارید/باران تند حادثه دیشب/دل بر هجوم تازه گمارید. (آئینه/۳۹۰)

گاهی نمادی متفاوت با نمادهای همیشگی است؛ نماد بی‌رحمی، گستاخی و خرابکاری.



این چه بارانی است/ که فرو می‌شوید از هر سنگ/ اواز هر خاطری/ هر نام و نقشی را/ راستی بی رحم
بارانی است! (هزاره/۱۰۵)

در این شعر نماد استبداد و حمله و هجوم است. استبدادی که هر حرکت و اعتراضی را سرکوب می‌کند.
ابر بزرگ آمد و دیشب/ بر کوهبیشه های شمالی/ باران تند حادثه بارید.. (آئینه/۳۹۸)
در شعر «سفرنامه‌ی باران» که از ده کلمه تشکیل شده است شاعر آخرین هدف و منزلگاه نماد باران را در زباندگی
چرک و پلیدی زمین می‌داند:
آخرین برگ سفر نامه‌ی باران،/ این است/ که زمین چرکین است. (آئینه/۱۶۳)
پیام آور روشنی، پاک‌ی و آزادی:

بر باغ مایبار/ ابر باغ ما که خنده‌ی خاکستر است و خون/ باغ درخت مردان/ این باغ باژگون/ مادر میان
زخم و شب و شعله زیستیم/ در تور تشنگی و تباهی/ با نظم واژه های پریشان گریستیم (هزاره/۱۱۴)

در شعر «با آب» (آئینه/۱۶۴)، شفیعی باران را سرچشمه‌ی شعر عاشقانه‌ی پرشور و جذبه می‌داند؛ در بند اول، رودخانه
کلمات خود را برای پرداختن نغمه‌ای ساده و روستایی در ستایش گل‌های شرم از باران می‌آورد. واژه‌های شعر رودخانه
قطرات زلال آبی هستند که از بارش ابر در دره‌ها شکل گرفته‌اند. واژه‌هایی که صمیمی می‌شوند و مانند ترانه‌های لطیف
خراسانی برای او دوران کودکی را به یاد می‌آورند.

در بند دوم شاعر به مرحله‌ی حیرت می‌رسد و خود را در باران یکی می‌بیند. اینکه شاعر خود را باران فرض کرده و باران
را شاعر تاجائیکه این حالت او را به اسطوره نزدیک می‌سازد مانند درخت «معجز زرتشت» می‌شود و مانند «سرو کاشمر» به
سبزی و جاودانگی می‌رسد و طراوت بهاری می‌یابد. شاعر از خود بی‌خود می‌شود و در دریا و صبح یکی می‌گردد، یعنی به
بی‌کرانگی می‌رسد:

من چون درخت معجز زرتشت/ چون سرو کاشمر/ با شاخ و برگ سبز بهاران/ قد می‌کشم به روشنی
صبح/ از سایه‌های رود کناران (آئینه/۱۶۶)

در بند چهارم شاعر چنان در زلال شعر باران غرق می‌شود که می‌خواهد دیوان خود را به یاران تقدیم کند:
باران! چندان زلال شعر تو امشب/ آئینه‌ی تصور من شده است/ کاینک/ به هر چه عشق و ترانه
است/ دیوان خویش را به تو تقدیم می‌کنم. (همان/۱۶۷)

باران در شعر شفیعی حضوری پوینده دارد. او جلوه‌های متفاوتی به باران داده است. یک بار آرزو می‌کند که آدمی
وطنش را در روشنایی باران همراه خود ببرد. (کوچ بنفشه‌ها/۱۶۹) و یا باران به چشم روشنی صبح آمده است (چشم روشنی
صبح/۱۷۶). گفتیم که باران گاهی نمادی متفاوت است. شفیعی یک بار سیلاب تند حاصل از بارش باران را بیدارگر خفتگان و
غفلت زدگان شهر می‌داند (از دور در آئینه/۱۷۲). و گاه با خطاب قرار دادن آن از او می‌خواهد که در سوگ یارانش سرودی
دیگر سر کند (برای باران/۱۹۸). و در شعری آرزوی کسی را می‌کند که با باران همسرایی کند (مزامیر گل داودی/۲۱۹) و
همین باران است که سکوت کاج را می‌شوید (از پشت این دیوار/۲۳۳)، در شعر «خطابه‌ی بدرود» شفیعی آخرین منزلی را که
آرزوی رسیدن به آن دارد باران معرفی می‌کند (هزاره/۴۹۳) و شب‌های باران را وحشتناک، بی‌ساحل و پر از تردید



می‌بیند (باغ میرا/۳۲۱) و هم اوست که می‌خواهد به باران بگوید و از رخ غبار کوچه باغ‌ها را بشوید (جرس/۳۲۳) و خیر از بارش باران درشت می‌دهد که خدا را برهنه خواهد کرد. (از محاکمه فضل الله حروفی/۴۹۲) و باران تند حادثه است که دیوارهای تاج محل را ویران می‌کند (فتح نامه/۳۹۰) و باران مژده‌ی دیدار و بیداری می‌شود (مزمور بهار/۴۱۳).

با بررسی اشعار در مجموعه‌های دکتر شفیعی، می‌توان دریافت که باران کلان نمادی است با تکرار فراوان که گاهی مفاهیم نمادین متفاوت دارد. خصوصاً در دفتر «از زبان برگ» که فراوان نماد باران دیده می‌شود. به عقیده‌ی نگارنده‌ی این سطور باید گفت که اگر کلان نمادهای شفیعی را تاجی بدانیم، «باران» «نگین» برجسته‌ی این نمادها است. به طوریکه بالاترین بسامد را در کاربرد کلمات شعر او دارد. و باران برای شعرا و قداست بالایی دارد. و اینک طیف مفهومی نماد را مشاهده می‌کنیم.



طیف مفهومی باران



۲-۲ شقایق

در عربی به اعتبار رنگ سرخ لاله آن را شقائق و شقائق النعمان نامیده‌اند یعنی لاله‌ی خون رنگ که به دلیل رستاخیز آئینی نباتات مظهر شهادت و مرگ مظلومانه است. (زمرّدی، ۱۳۸۷: ۲۸۵). در شعر کدکنی شقایق یک کلان نماد است که بسیار تکرار شده است و نقطه‌ی کانونی برخی از اشعار اوست. البته با طیف مفهومی نمادین فراوان که در زیر به آن می‌پردازیم؛ در شعر «زندگی نامه‌ی شقایق» حرف آخر در خصوص مفاهیم نمادین شقایق در پنج مصراع وبا یک پرسش آغاز می‌شود. و دکتر شفیع با این پرسش ذهن خواننده را درگیر می‌کند تا آمادگی لازم را برای درک مفاهیمی که در ذهن خود دارد برای خواننده فراهم سازد؛ «شقایق» است که در وقت سحر به دوش کشاننده‌ی رایت خون است و نغمه‌ی عاشقانه می‌سراید... و سرانجام جان در طبق اخلاص نهاده در راه رسیدن به آرمان‌های پاکی، عشق و فنا نیست می‌گردد... یعنی این شعر خلاصه‌ای است از زندگی کسانی که برای کسب آزادی و رهائی وطن از بند دشمن مبارزه می‌کنند:

زندگی نامه‌ی شقایق چیست؟/ رایت خون به دوش، وقت سحر/ نغمه‌ای عاشقانه بر لب باد/ زندگی را سپرده در ره عشق/ به کف باد و هرچه بادا باد. / (آئینه/ ۴۲۹)

پاکی و طراوت:

راستی آیا/ می‌توان رفت و نماند/ راستی آیا/ می‌توان شعری در مدح شقایق‌ها خواند؟ / ئینه/ ۱۶۸)
پاکی:

سپیده سرزد و / به شکوه باد و / می‌بینم: / منزه است ستاره، منزه است خروس / منزه است شقایق، منزه است جگن / منزه است کبوتر، تمام تن پرواز / (هزاره/ ۲۹۱)
رمز آزادی خواهی:

من نیز می‌دانم که یاران شقایق را/ دستی به نفرین / از ستاک صبح پرپر کرد/ من نیز می‌دانم که شب افسانه‌ی خود را/ در گوش بیداران مکرر کرد / (آئینه/ ۱۹۹)
شهادت:

بگو برای چه می‌ترسی! / سپیده دم اینجا. / شقایقان پریشیده در نسیم / هراسان / بر این گریوه فراوان دیده است / (همان/ ۲۹۹)
رستخیزی بهار:

گامی، / دوسه، / به امن نه و در سحر سحر بین / هر برگ شقایق / آئینه‌ی جوبار و بهاری شد و ابرخاست. / (همان/ ۳۱۹)
رویش:

ای مرزهای جاری! / جا پای عاشقان! / ای مرزها که فردا، / هر سو، شقایقان / بر جای سیم خاردار / شما / خواهد رُست / (همان/ ۳۹۳)



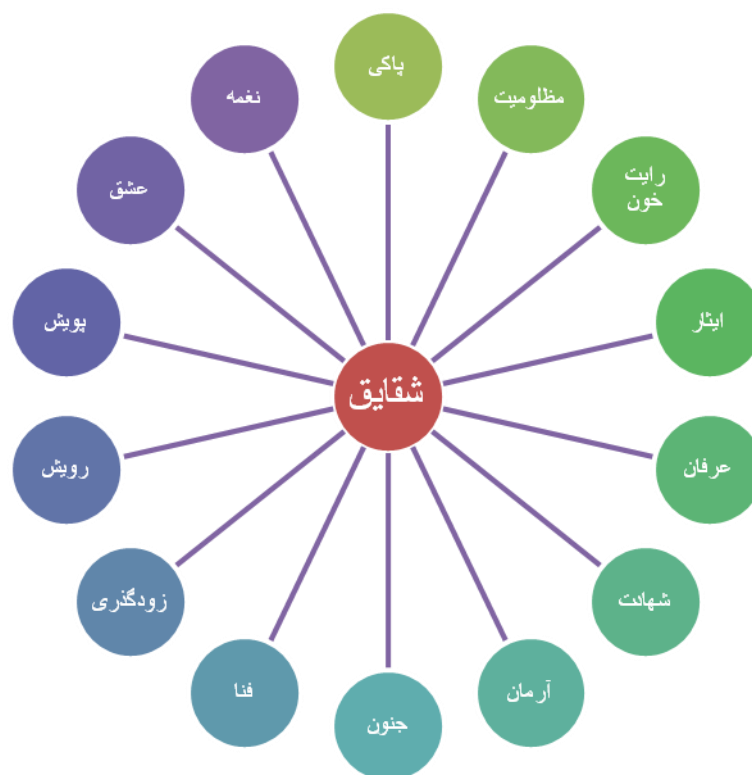
نفسم گرفت از این شب، در این حصار بشکن / در این حصارِ جادوییِ روزگار بشکن / چو شقایق، از دل سنگ، بر آرزای خون، / به جنون،؛ صلابتِ صخره‌ی کوه سار بشکن
(همان/۴۳۴)

به نظر شاعر شقایق نمادی است از مبارزان راه آزادی که در راه آرمانشان کشته می‌شوند ولی زمین از وجودشان خالی نمی‌شود و مبارزان دیگری، راه آنان را ادامه می‌دهند:

می‌گفتی ای عزیز: سترون شده است خاک / اینک بین برابر چشم تو چیستند: / هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز، / باز، آخرین شقایق این باغ نیستند (آئینه/۳۸۸)

و به حدی برای تقدس شقایق ارزش قائل است که حتی بعد از مرگ هم می‌خواهد که خاک وجودش به پابوسی شقایقها برود:

مشتِ خاکم را به پابوسی شقایق‌ها ببر / وین چنین چشم و چراغِ نوبهاران کن مرا (هزاره/۴۹۴)
با بررسی در اشعار کدکنی، می‌توان دریافت که کاربرد شقایق با بسامد بالا برای او رمزگونه است و یکی از کلان نمادهای شاعر به حساب می‌آید. و شور و استمرار را بر اذهان خواننده نقش می‌بندد. خصوصاً در دفتر «از بودن و سرودن».



طیف مفهومی شقایق



۲-۳ خروس

یکی از نمادهای پر کاربرد در شعر دکتر کدکنی، واژه‌ی «خروس» است. این واژه در هیات نمادهای متفاوت در شعرم. سرشک به طرز رمزگونه ای خاص جلوه گری می کند. هر بار در مفهومی تازه. کاربرد این واژه درمعانی متفاوت اجتماعی و عرفانی موجب شده تا خروس از یک پرنده‌ی صرف خارج گردیده و پدیده‌ای اجتماعی و حتی گاهی عرفانی شود. در حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده است که: «خروس را دشنام ندهید که او دعوت به نماز می کند.» (تاجدینی، ۱۳۷۸: ۳۵۷) در کتاب **بُندهش** می خوانیم: «خروس به دشمنی دیوان و جادوان آفریده شده است، باسگ همکار است. چنین گوید به دین که از آفریدگان مادی آن دو، سگ و خروس، به از میان بردن دروج با سروش یارند. این را نیز گوید که خانه سامان نمی یافت اگر نمی آفریدم سگ شبان و نگهبان خانه (خروس) را.» (فرنخ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۳) نیز دکتر زرین کوب در کتاب ارزشمند «روزگاران ایران» می فرماید: «خروس از دیرباز نزد آریائی ها با تکریم خاصی تلقی می شد. آن را مرغ سروش پاک می خواندند و بانگ آن را موجب طرد آفت (پتیاره) از عالم می شمردند.» (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۲۱) در زیر به نمونه‌هایی از کاربرد نمادین خروس در شعر دکتر شفیی می پردازیم:

بیداردلی و عرفان:

سپیده سرزد و / به شکوه باد و / می بینم / منزه است خروس / ... هزاره / ۲۹۱)

بیدارگری:

در خلوت بامدادی باران / بیداری روشن خروس صبح / خواب خوش قریه را / سلامی داد (آینه / ۱۹)

سراینده‌ی زیبایی:

هیچ کس هست که احساس کند / لطف تک بینی زیبایی را / که خروس شبگیر / می سراید گه گاه؟

(آینه / ۲۲۱)

دعوت گری به آزادی و رهائی:

بانگ خروس گوید / فریاد شوق بفرن / زندان واژه ها را دیوار و باره بشکن / و آواز عاشقان را / مهمان

کوچه ها کن ... (آینه / ۲۵۱)

پیام رسان صبح و بیداری و طلوع فجر:

صبح آمده است، برخیز / بانگ خروس گوید / وین خواب و خستگی را / در شط شب رها کن ...

(آینه / ۲۵۰)

خروس خانه‌ی همسایه می خواند / و باران سحرگاهان اسفند / فرو می ریخت از ابری شتابان / ...

(آینه / ۱۰۳)

نیز در شعر «خروس» (ر.ک: هزاره / ۴۴۶) با جلوه هائی از مفاهیم نمادینی چون: زیبایی، جنگاوری، عبور

فرشته، ایثار، شجاع، سحر خوانی، بیدارگر، مرد عقیده و امیدواری ظاهر می شود.



زیبائی:

بنگر بدان خروس و به چرخ و چمیدنش / وان گونه..... (هزاره/۴۴۶)

جنگاوری:

جنگاوری که جان و جگر کرده بی نیاز/ در جوشُ جنگ از..... (همان/۴۴۶)

قداست:

آواز او نشان عبور فرشته است/ از ساحت سرای سوی کوی و برزنش (همان/۴۴۷)

فروتنی:

هنگام میزبانی از خیل ماکیان/ بینند سر به زیر چو مرد فروتنش (همان/۴۴۸)

ایثار:

بر جمع ماکیانان ایثار می کند/ یک دانه گر نصیب بُود یا که خرمنش (همان/۴۴۸)

امید:

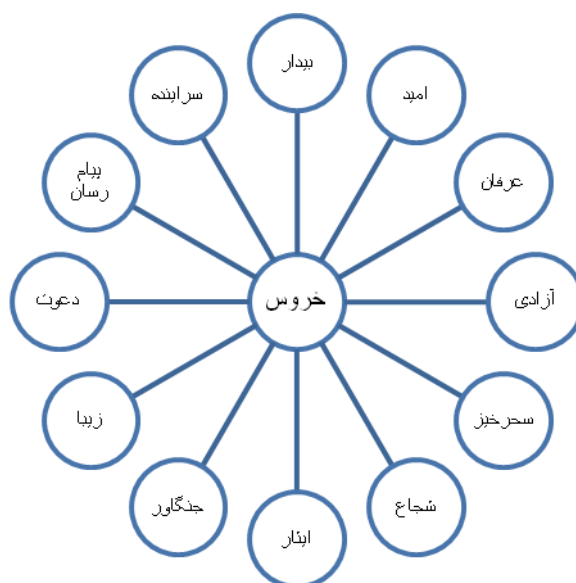
در هر گزش، همیشه به شبخوانی امید/ نومید ازان نکرده شبان سترونش (همان/۴۴۸)

آزاده:

مرد عقیده است و گرفتار عقیده نیست/ پروا ندارد از خطر حق و گفتنش (همان/۴۴۹)

با توجه به آن چه که اکنون گفتیم می توان طیف مفهومی خروس را این گونه رسم کرد:

طیف مفهومی خروس





۳ - نماد ارگانیک

در این نوع از نماد کل شعر از آغاز تا پایان بر مدار یک شیء یا تصویر می چرخد و آن تصویر در مرکز شعر قرار می گیرد. در این بخش برای آگاهی بهتر دو نمونه ی شعری دکتر شفیع را با هم بررسی می کنیم.

۳-۱ کوهبید

«کوهبید»: نوعی بید وحشی است با برگ‌های باریک‌تر که در بی‌آبی طاقت بسیار دارد و کنار صخره‌ها و درون دره‌های خشک می‌روید. (آئینه/۵۱۵) شعر «کوهبید» از مجموعه ی آئینه ای برای صداها یک شعر ارگانیک است و محور کانونی آن کوهبید (بید کوهی) است. این شعر از سه پاره تشکیل شده است که شاعر با وصفی زیبا و ماهرانه آن را به نمادی جاندار تبدیل کرده است. در پاره اول، شاعر به تصویر آفرینی آن پرداخته است؛ با ساختاری غنچه‌ای و تودرتو، در آغوش دره‌های دیرسال، بر صخره‌ای خاموش و کور و کر، درختی تک افتاده، مغرور و سر برآورده. شاعر توانسته همچون نقاشی چیره دست «کوهبید» را با الوان واژگان نقاشی کند و ذهن خواننده را به ظاهر یکی از مظاهر طبیعت که بیدی است کوهی رهنمون سازد. با این توضیح که کوهبید مغرور و سر بلند را در تقابل با صخره‌ی خاموش و کور و کر قرار داده است.

در آغوش این دره‌ی دیر سال / بر این صخره‌ی خامش کور و کر / درخت تک افتاده‌ی کوهبید / بر آورده، مغرور، بر ابر، سر (آئینه/۱۲۹)

در پاره دوم، شاعر سعی می‌نماید ویژگی‌های برجسته‌ی دیگری از کوهبید را بیان کند. ویژگی‌هایی چون جستجوگری ریشه‌ها در سینه‌ی سنگ و صخره برای زنده ماندن و کوهبیدی که نه از برق و تندر آسمان می‌ترسد و نه از خشم طوفان اندیشه دارد.

فرو برده در سینه‌ی تنگ سنگ / پی جستن زندگی ریشه‌ها / نه از تیشه‌ی تیز بر قش هراس / نه از خشم طوفانش اندیشه‌ها (همان/۱۲۹)

در پاره سوم، شاعر، «کوهبید» را فراتر از معانی ظاهری در دو پاره ی قبل توصیف می‌کند. در دره‌ای خشک که بارانی نباریده و گذر یک رهگذر هم بدانجا نرسیده؛ کوهبیدی که تک و تنها ایستاده و اکنون سرود حیات را با سرسبزی و نشاط بر لب کوهسار می‌جوید.

در آنجا که ابری نباریده است / در آنجا که نگذشته یک رهگذر / درخت تک افتاده‌ی کوهبید / سرود حیات است سبز و بلند / شکفته چنین بر لب کوهسار. (مان/۱۳۰)

با این توصیف «کوهبید» دیگر یک بید وحشی صرف و برگرفته از طبیعت محض نیست، که پدیده‌ای است مستقل که نماد صبوری، بالندگی، شکوه، بی‌هراسی و... می‌شود. شعر **کوهبید**، نشان از تقویت روح امید در عصر شاعر است. شاید پیام شعر با بافت سمبلیک آن، امید به حیات و جاودانگی انسان باشد.

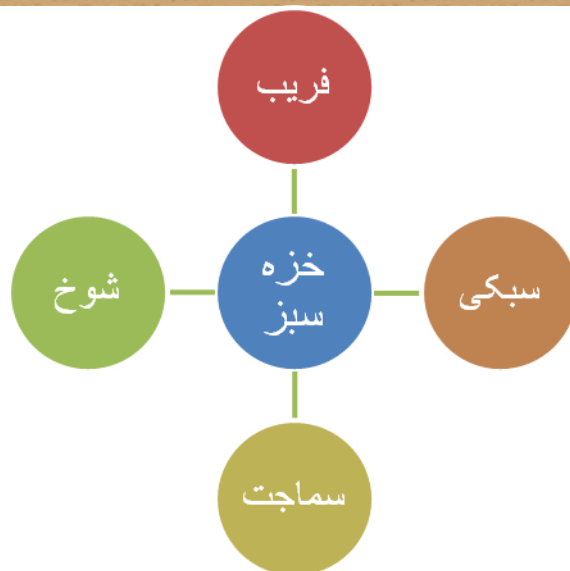


طیف مفهومی کوهبید

۳-۲ خزهی سبز

خزه نوعی رستنی آبی است که عموماً در کف جویبارها می‌روید. و چون سبک است، تن به جریان آب می‌سپارد و چنین می‌نماید که همراه آب جاری است؛ در حالیکه ثابت است و به کف رودخانه یا جویبار می‌چسبد. سرشک در این شعر، شوخ چشمی، سماجت و حیل‌ی خزه را در شکل روایی بیان می‌کند. شاعر با کاربرد آگاهانه در فعل «می‌روم» و «نمی‌رود»، در وصف خزه می‌خواهد سماجت و شوخ چشمی خزه را در جریان آب جویبار برای خواننده برجسته نماید. تا جائیکه رودخانه در تصویر این شعر، صخره‌ی سنگین را می‌کند و می‌برد ولی خزه با آن سبکی را حرکت نمی‌دهد. در بند آخر شعر، فریب خزه برای رودخانه را روایت می‌کند. شاید منظورم سرشک از خزه، پدیده‌ای اجتماعی است مثل خفقان و استبداد در عصر شاعر که در جریان حرکت‌های مردمی همچنان با سماجت باقی می‌ماند. و شاید خزهی سبز در مفهوم نمادین صفات مذموم و رذایل اخلاقی است که در وجود انسان‌ها جای خوش می‌کند:

شوخ چشمی خزه، / رودخانه را فریب می‌دهد که می‌روم / ولی نمی‌رود / سال‌ها و سال‌هاست. / رودخانه صخره را ربود و برد / لیک سبزه‌ی خزه / می‌نماید این که می‌روم، ولی نمی‌رود / ایستاده مثل اژدهاست.



طیف مفهومی خزه سبز

نتیجه

با بررسی و واکاوی چند نمونه ی شعری دکتر شفیعی به این نتیجه می توان رسید که ایشان را نیز باید در زمره ی شاعران نمادگرا (سمبولیسم) دانست. چرا که وی با استادی هرچه تمامتر و با بهره گیری از زبان طبیعت، اسطوره و کهن الگوها و با توجه به اوضاع اجتماعی حاکم بر جامعه ی عصر خود از زبان رمزین و نمادین بهره می گیرد تا جائی که برای درک اشعار او باید به تفسیر و تاویل پرداخت.

هر واژه در شعر او نمادی است از یک مفهوم بلیغ که ذهن را درگیر می نماید و تا خواننده از زاویه ی رمز به آن ننگرد عاجز از درک صحیح آن می گردد.

همچنین می توان به این نقطه رسید که دکتر شفیعی شاعری نماد گراست. با بررسی دو مجموعه ی شعری این استاد خصوصا در مجموعه ی هزاره دوم و میزان بسامد هایی که از نمادها به دست می آید این موضوع به وضوح دیده می شود. از طرفی باید گفت که نمادهای **بی جان** در شعر شاعر بالاترین میزان کاربرد را دارند. چراکه اندیشه تکیه گاهی جز کلمه ندارد و کلمه نیز از بطن طبیعت و اشیاء گرفته می شود. البته اشیاء را چنان با روح سخن پیوند می زند که گوئی این اشیاء در گذر زمان پیوسته با انسان ها سخن می گویند ولی هر گوشی یارای شنیدن و هر جانی توان ادراک آنها را ندارد.

در واقع شفیعی با کاربرد اشیاء در شکل نمادین، انسانها را با کردگار نزدیک تر می کند و انسان ها را که از مظاهر خداوند غافلند به آگاهی و شناخت سوق می دهند. یعنی جان را به اشیاء و مفاهیم انتزاعی آغشته می کند و اشیاء نمادی می



شوند از اندیشه‌ها و آئینه‌ی هستی. نماد‌های دکتر شفیعی از نظر خاستگاه، یا جایگاهی طبیعی دارند یا برگرفته از تاریخ و اسطوره و اجتماع هستند.

شاید بتوان به این نکته اذعان نمود که نماد‌های شفیعی از نظر کاربرد دو دسته اند؛ برخی ابداعی و نو و بی سابقه هستند که یا در آثار دیگران وجود ندارد یا اگر هم که وجود داشته باشند بسامد آنها کم است و گاهی شفیعی به این نمادها مفاهیم تازه‌ای بخشیده است مثل: صنوبر، آفتابگردان، سیمرغ و... و برخی نماد‌های متداولی هستند که در آثار دیگر شاعران نیز در مفاهیمی یکسان به کار رفته اند از جمله شقایق، آذرخش، مرداب و دریا.

همچنین برخی از شعرهای شفیعی نمادین هستند که البته در دو مجموعه‌ی شعری او متفاوت است. یعنی نماد‌هایی که **ساخته‌اند** هستند و نقطه‌ی کانونی آن شعرها قرار می‌گیرند. برخی از این شعرهای نمادین در نوع خود بی نظیر و شاید بتوان گفت که کم نظیرند. نماد‌هایی چون کوهبید و خزه‌ی سبز که در این مقاله به آن پرداختیم.

شاید بتوان به نوعی دکتر شفیعی کدکنی را به عنوان یکی از شاعران نماد‌گرای معاصر دانست که در ادبیات معاصر ایران، اسلوب نماد و نشانه را به زیبایی هرچه تمامتر رعایت نموده و از برترین‌های ادب فارسی معاصر به حساب می‌آید.



منابع

- انوشه، حسن، ۱۳۷۶، **دانشنامه ی ادبی**. سازمان چاپ و نشر، تهران، جلد دوم
- بشر دوست، مجتبی، ۱۳۷۹، **در جستجوی نیشابور**، تهران، نشر ثالث، چاپ اول
- پورنامداریان، تقی، ۱۳۶۸، **رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی**، تهران، علمی و فرهنگی
- تاج الدینی، علی، ۱۳۸۸، **فرهنگ نمادها و نشانه ها در اندیشه ی مولانا**. تهران: سروش
- داد، سیما، ۱۳۸۲، **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، تهران، مروارید
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۶، **روزگاران ایران (گذشته باستانی ایران)**، تهران، سخن
- زمرّدی، حمیرا، ۱۳۸۷، **رمزهای گیاهی در شعر فارسی**، تهران، انتشارات زوّار
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۶۸، **موسیقی شعر**، تهران، آگاه
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۸۸، **آئینه ای برای صداها**. تهران، سخن، چاپ ششم
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۶۸، **هزاره ی دوم آهوی کوهی**. تهران، سخن، چاپ پنجم
- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۲، **بیان**، تهران، نشر فردوسی
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۰، **حسین پور علی. مقاله جریان سمبولیسم اجتماعی در شعر معاصر ایران**. مجلات با موضوعات گوناگون علوم انسانی، شماره ۲۰، پائیز
- شوالیه ژان و آلن گریزان، ۱۳۷۸، **فرهنگ نمادها**. ترجمه سودابه فضایی. تهران، جیحون
- عباسی، حبیب الله، ۱۳۷۸، **سفرنامه باران**. تهران، نشر روزگار، چاپ چهارم
- فتوحی، محمود، ۱۳۸۵، **بلاغت تصویر**، تهران، سخن
- فرشیدورد، خسرو، ۱۳۷۳، **درباره ادبیات و نقد ادبی**، جلد اول، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر
- دادگی، فرنیخ، ۱۳۶۹، **بُندَهش**، به کوشش مهرداد بهار، تهران، انتشارات طوس
- کارل گوستاو، یونگ، ۱۳۸۹، **انسان و سمبولهایش**. ترجمه محمد سلطانیه تهران: انتشارات جامی
- معین، محمد، ۱۳۷۶، **برهان قاطع**، تهران: امیر کبیر، جلد چهارم
- معین، محمد، ۱۳۸۰، **فرهنگ فارسی**. تهران: امیر کبیر
- میر صادقی، میمنت، ۱۳۷۶، **واژه نامه ی هنر شاعری**، تهران، انتشارات مهناز، چاپ دوم